

حاشیه‌ای بر حاشیه‌ها

محمد علی ایمان پور



را راهی کرد. خلاصه یادم به خانواده‌هایی افتاد که به من درس وفاداری آموختند آنها هر پنجشنبه در کنار عزیزانشان می‌نشینند و زیارت عاشورای حسین را باهم زمزمه می‌کنند. اگر دوست دارید به آنها سر بزیند قطعه ۵۰ میزبان شما خواهند بود. از آقا محسن بردار شهید مهدی همتی نژاد برایتان نگفتم: که مانده ام این همه صفای جنگ را چطور در خود زنده نگه داشته و در راه این شهدا چقدر به خانواده‌های شهدا خدمت می‌کند و در این جهت کم نمی‌گذارد وقتی یادم می‌افتد که در شبکه خبر چند روز متوالی او را اذیت کردم و چندین ساعت را با او گذراندم. عرق سرد شرم بر پیشانی ام می‌نشیند اما یاد لبخند رضایت بخشش به دلم آرامش می‌دهد و صحنه گفتگو با پدر و مادر پیر و با صفای حسن حیدری که با آن لهجه ترکی چقدر سادگی را از آن حس می‌کردم و فهمیدم که تربیت فرزند صالح درگرو بدست آوردن نان حلال است هر چند که کارگری کنی و برخی شب‌ها نانی به اندازه کافی برای

شادروحي بگویم که خود را در اوج افتخار می‌داند و زندگی اش در اجاره خدا قرار داده است و به امید برای فردایی زیباتر برای تنها یادگار شهیدش با صلابت به جنگ با مشکلات می‌رود.

یا از همسر شهید عیدی زاده، که سی سال تمام دوربین از روی شانه شوهر شهیدش نرفتاد و با رفتش داغ بزرگی را بردل دختر و پسرش گذاشت که التیام آن در این سال‌ها فقط با یاد آوری خاطرات قشنگی بوده است که با هم داشته اند اما در چشمان همسرش چیزی را پنهان دیدم که آخر بر زبان آشکار کرد که درد دل و خواسته کوچکی بود آن هم این بود که گفت: بعد از شهادت جلیلم دوست داشتم با این همه رفت و آمد به سازمان یک بار رئیس محترم این سازمان را ببینم، آهای ای اهالی شهر ریستان، دیدار تان را از خانواده شهدا دریغ نکنید. حیف شد یک هم چنین تصویر بردار با تجربه و حرفه ای از بین ما برود و چقدر زود رفت.

یا از همسر عرب احمدی، که سختی اش در این سال دو چندان شده و دختر معصومشان با تیش قلب کوچکش حضور پدرش را طلب می‌کند. اما خلاصه یادم به شهید عزیززاده ای افتاد که در عمق دریا دل دریا را دید و مادرش در غم فقدان فرزندش ذره ذره آب می‌شد و ارتباط خالصانه اش هر روز با نوشتن نامه برای او حفظ می‌شود، که این نشانه عشق مادر دلسوز و یاور فرزند برومند است.

یا شهروزی، که همبازی دوران بچگی و همراز جوانی اش را از دست داده بود اما هنوز باور نکرده است که پر کشیده و رفته بلکه به ناچار پذیرفته و اگر بخواهیم یک روح در دو بدن را معنا کنیم از رابطه شهروز و علی باید بگویم.

یا پدر شهید عزیززاده ای، که در این آرزوست که فرزند کوچکش را به همان مقصدی رهسپار کند که علی اش

تهیه مصاحبه گزارش شاهد یاران یاد آور نقل مطلب و خاطراتی است که خانواده ها، دوست و فامیل درخصوص شهید نقل می‌کنند. در این مختصر سعی بر آن بود که مسیر دوران زندگی تا زمان شهادت ایشان را در قالب یک نشریه به تصویر کشیم، اما مطمئنا راه زیادی را در پیش رو خواهیم داشت.

با اندک دقتی در مصاحبه‌های انجام گرفته در می‌یابیم، که مصاحبه را نمی‌توان فقط در آنچه که گرفته شده معنا کرد، چرا که خیلی نا گفته و ناشنیدنی‌هایی هستند که ما را بیشتر در ساختن سیره شهدای یاری می‌دهد و این‌ها مکثاتی است که در دلها، نگاهها، خنده‌ها، گریه‌های،

پدران، مادران و همسران شهدای گرانقدر پنهان است. اولین تماس را گرفتم و قرار ملاقاتی را با پدر شهیدی گذاشتم، بعد از اینکه تماس تمام شد به گوشه ای خیره شدم و هر کدام از تماسها و خاطرات آن مثل سریال داستانی غم انگیزی از جلوی چشمانم گذشت.

صیحت با پدر شهید برادران نجار، که هم خود ایشان دارای ناراحتی قلبی بودند و هم در مسیر زندگی، بعد از شهادت فرزندان دچار فراز و نشیب‌های زیادی شدند. الان اینجا که نشستیم ام، نمی‌دانم بالاخره خواهر شهید موفق گشت کاری بیاید یا خیر؟ و ان شالله که دوقلوهای باقی مانده از شهید علیرضا برادران مسیر سعادت را طی نمایند و داغ بر سینه مادرشان را التیام بخشند و در راه زینبی که ایشان در پیش روی دارند، موفق گردند. یا از پدر فعال شهید برایتان بگویم که همه زندگی اش را در مسیر سرافرازی و ماندگاری نام فرزندش وقف کرده و تلاش در این مسیر است که او را آرام می‌کند.

یا از پدر شهید فریس آبادی، که راضی است به رضای خدا و اگر باز هم تقدیر چنان باشد که جانی فدا کنند، حاضر است خود و خانواده اش را در راه امام حسین و قرآن بدهند. یا از خانواده به ظاهر تنها و اجاره نشین

● ● ●
چطور می‌توانم از دل دخترها و پسران شهدا برایتان بگویم که در زمان مصاحبه از روبرو شدن با سؤالات و کلامها در خصوص پدر شهید شان طفره می‌رفتند و خود را از آن سؤالات پنهان می‌کردند همگی آنها حضور پدرانشان را حس می‌کنند و هر کدام رابطه خاص خود با پدر را حفظ کرده‌اند.

یا از شهید کاظم نژادی، بگویم
 که بیست و چهار سال سابقه کار
 در روز نامه کیهان داشت و قرار
 بود سال دیگر بازنشسته شود
 که اتفاقاً بازنشسته از دنیا شد
 و قرار استراحتش را در کنار
 یاران امام زمان گذاشت.

خوردن نداشته باشید. یادم به اتاق
 علیرضا افشار افتاد که هر جای اتاق
 را می دیدی تجسمی از علیرضا بود
 علیرضا را با آن می توانستی بخوبی
 حس کنی و من علیرضا را در آن
 اتاق شناختم.

و سید شیرازی، تصویر بردار امام
 زمانی شبکه خبر که بین رفقای
 حرفه ایش توصلات به امام زمان
 خیلی زبازد بود و دلم می خواست
 بدانم که چرا فرزندش دیگر راه پدر

را ادامه نداد و تصویر برداری را به کناری نهاد تا فقط با خاطره تصویر برداری پدر
 همراه باشد،

منزل شهید ایل بیگی، که واقعا زیبایی منحصر بفردش، چشم همه میهمانان آن خانه را از
 زیبایی دکوراسیونش خیره می کند و یادآور حضور شهید است، یا رفتن پسر به محل کار
 پدر در باشگاه خبرنگاران جوان را در ذهنم تجسم کردم که باعث شد پسر نیز بخواهد جا
 پای پدر بگذارد و مجری اخبار انگلیسی سیما شود. یک دفعه با صدای افتادن کلاسوری
 از دست فردی در سالن متوجه محیط اطرافم شدم که برای من به اندازه یک پلک بر
 هم زدن گذشت اما نیم ساعتی در آنجا ایستاده بودم.

همیشه در مسیر رفتن به خانه های خانواده شهدا خاطراتم را مرور می کنم، بیشتر مسیریها
 را پیاده می روم و فرصت یادآوری خاطرات برایم بیشتر است؛ گاه تا دیر وقت در جمع
 خانواده ها می بودیم و زیبا ترین لحظات زندگی ام در این ساعات غیر از مصاحبه رغم
 خورد.

من بعد از انجام هر مصاحبه ای که به این باورم اضافه می شد که این خانواده شهدا
 هیچ چشمداشتی به مال و منال ندارند و از ارگانها و سازمانهای مربوطه فقط توجه
 می خواهند که فقط حس همدردی را پاسخ دهند، همین و بس. انتظاری که از مردم
 و جامعه می رود آن است که خدمت به خانواده شهدا و پاسداشت خون شهدا را حفظ
 کنیم. نکند کاری کنیم که به همسر شهیدی توهین شود و آنروز شرمنده شهید بشویم
 در خانه شهید میرافضلی، حسنی تازگی پیدا کرده بودم و وقتی تعریف آقا مهدی را
 شنیدم که هر کس خنده هایش را می دید قند در دلش آب می شد و به قول همسرش که
 ما هیچگاه روی دعوا دلخوری را از هم ندیدیم و زندگی ۱۲ ساله امان خیلی زود سپری
 شد و فقط از آن لحظات خاطرات ماندگارش برای ما باقی ماند. من همیشه زمانی که
 به مصاحبه می روم قبل و بعد از مصاحبه حاشیه هایی است که در متن مصاحبه گنجانده
 نمی شود. اما از شهید کربلایی احمد و همسرش یا بهتر بگویم از قول و قرارهای
 عاشقانه الهی ایشان برایتان بگویم که هنوز بعد از شهادتش در دل همسرش می جوشد و
 از چشمه زلال آن سیراب می شود.

یا از شهید کاظم نژادی، بگویم که بیست و چهار سال سابقه کار در روز نامه کیهان
 داشت و قرار بود سال دیگر بازنشسته شود که اتفاقاً بازنشسته از دنیا شد و قرار
 استراحتش را در کنار یاران امام زمان گذاشت.

از شهید اسماعیل عمرانی، بگویم که دورادور آوازه کمک به محرومینش از دل کویر تا
 دل پایتخت به همه جارسیده بود که تپش قلب مرا بیشتر و بیشتر می کرد یا از کیوتراهی
 یا کریم شهید عسگری چه بگویم که وقتی حامیشان را از دست دادند دیگر هیچگاه از
 دست کس دیگری دانه ای نگرفتند و رفتند و به سوی آسمان پرواز کردند.

چطور از ذکر فاطمه روی لب محمد رضا فریس آبادی، بگویم که او در این ذکر فنا
 گشته بود و خودی خود را گم کرده بود یا اصلاً بگذار از حلقه تمام لاله های رسانه
 در هواپیما C-۱۳۰ در آن لحظه آخر بگویم که یا حسین گویان به انتظار دیدار حق
 نشسته بودند.

بگذار در دل حسین خسروآبادی، بروم که مادر و پدرش را یک تنه پشت و پناه بود
 و آنان را هم چون تاج سروری بر سرش گذاشته بود و آخر چطور می توانم از دل
 دخترها و پسران شهدا برایتان بگویم که در زمان مصاحبه از روبرو شدن با سؤالات
 و کلامها در خصوص پدر شهید شان طفره می رفتند و خود را از آن سؤالات پنهان
 می کردند همگی آنها حضور پدرانشان را حس می کنند و هر کدام رابطه خاص خود با
 پدر را حفظ کرده اند.

خلاصه این را فقط می توانم بگویم که از حاشیه گفتن از اصل گفتن است و خانواده
 شهدا خیلی مظلومند و کم توقع و به قول حضرت امام خمینی (ره) چشم و چراغ این
 ممکنند ■

